موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

جایگاه و اهمیت معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی، از مبادی علوم مختلف بشری به ویژه هستی‌شناسی، طبیعت‌شناسی و الهیات (علم کلام) می‌باشد، زیرا امکان و ارزش شناخت درباره موضوعات یاد شده در گرو آن است که ابزار و راه‌های شناخت، و میزان واقع نمایی شناخت انسان، و ملاک و معیار تشخیص حقیقت و خطا در معرفت، معلوم و مشخص شده باشد. اگر کسی به خطای ابزارها و راه‌های معرفت به صورت مطلق قائل باشد، راه سفسطه و شکاکیت را برخواهد گزید، و اگر ابزار و راه شناخت را منحصر در حواس و تحلیل‌های مبتنی بر داده‌های حسی و منحصر در آنها بداند، شناخت متافیزیک را ممکن نخواهد دانست.

در سخنانی که از برخی فلاسفه غربی در بحث پیشین نقل کردیم، اهمیت و ضرورت مباحث معرفت‌شناسی بیان شده است. پل فولکیه، در این باره گفته است: «دادگاهی که می‌خواهد درباره مسأله‌ای حقوقی یا جزایی داوری کند، نخست باید صلاحیتش برای این کار احراز شود. در باب شناخت هستی از طریق عقل نیز باید صلاحیت عقل برای شناخت حقایق و نیز ملاک حقیقت ثابت شود. این مهم بر عهده معرفت‌شناسی است»[[1]](#footnote-1).

شهید صدر درباره اهمیت و ضرورت معرفت‌شناسی گفته است: «اولین نقطه شروع یک فلسفه در توضیح و تفسیر جهان، مسأله شناخت است، زیرا تنها برخورد انسان با جهان، به وسیله ادراکات اوست. پس اگر ریشه‌های اندیشه و شناخت بشری روشن نشود و مقیاس و ارزش آن مورد دقت قرار نگیرد، هیچ مبحث فلسفی، قابل بحث و بررسی نیست». [[2]](#footnote-2)

شهید مطهری، اهمیت و ضرورت شناخت‌شناسی را در این دانسته است که منشأ تفاوت جهان بینی‌ها می‌باشد، چنان که جهان بینی‌های مختلف، منشأ اختلاف ایدئولوژی هاست. و از طرفی، انسان از داشتن ایدئولوژی و جهان بینی ناگزیر است: «دنیا، دنیای مکتب و ایدئولوژی است. مکتب و ایدئولوژ بر پایه جهان بینی است و جهان بینی بر پایه شماخت است. از این جا انسان به اهمیت مسأله شناخت پی می‌برد. آن که ایدئولوژی اش مثلا بر اساس جهان بینی مادی است، جهان بینی مادی اش بر اساس نظریه خاصی در باب شناخت است. آن دیگری، ایدئولوژی دیگری دارد بر اساس جهان بینی دیگری و آن جهان بینی بر اساس نظریه‌ای است که در باب شناخت دارد. این است که ما قبل از بحث درباره ایدئولوژیها و جهان بینی‌ها باید تکلیف مسأله شناخت را روشن کنیم».[[3]](#footnote-3)

شهید مطهری در کتاب وحی و نبوت می فرماید:

مى‏دانيم هر مكتب و ايدئولوژى و هر دستگاه انديشه كه طرحى براى نجات و رهايى و كمال و سعادت بشر ارائه مى‏دهد، يك سلسله ارزشها عرضه مى‏دارد و «بايد» ها و «نبايد» ها و «شايد» ها و «نشايد» ها در سطح فرد يا جامعه مى‏آورد كه بايد چنين بود، بايد آنچنان شد، بايد چنين يا چنان ساخت، بايد فلان جهت را انتخاب كرد، بايد به فلان سو رفت و فلان هدف را تعقيب كرد؛ مثلًا بايد آزاد و آزاده زيست، بايد شجاع و دلير بود، بايد مدام و پيوسته رفت، بايد كامل شد، بايد جامعه‏اى بر اساس قسط و عدل ساخت، بايد در جهت قرب به حق پيش رفت.

ولى اين «بايد» ها و «نبايد» ها متكى بر فلسفه خاصى است كه آنها را توجيه مى‏نمايد؛ يعنى اگر يك مكتب يك سلسله دستورها و فرمانها عرضه مى‏دارد، ناچار متكى بر نوعى فلسفه و جهان‏بينى درباره هستى و جهان و جامعه و انسان است كه چون هستى چنين است و جامعه يا انسان چنان است پس بايد اينچنين و آنچنان بود.

جهان‏بينى يعنى مجموعه‏اى از بينشها و تفسيرها و تحليلها درباره جهان و جامعه و انسان كه جهان چنين است و يا چنان است، اينچنين قانون دارد، آنچنان پيش مى‏رود، فلان هدف را تعقيب مى‏كند يا نمى‏كند، مبدأ دارد يا ندارد، غايت دارد يا ندارد و امثال اينها؛ و يا انسان چنين سرشت و طبيعتى دارد، مثلًا با فطرتى خاص آفريده شده يا نشده، مختار و آزاد است يا مجبور، يك واقعيتِ انتخاب‏شده در طبيعت است و به تعبير قرآن «اصطفا شده» و يا يك واقعيت تصادفى؛ و يا جامعه مستقل از قوانين حاكم بر افرادْ قانون دارد يا ندارد، قوانين حاكم بر جامعه و تاريخ چه قوانينى است و امثال اينها.

ايدئولوژى بر پايه جهان‏بينى استوار است. اين كه چرا بايد اينچنين يا آنچنان بود يا زيست يا رفت يا ساخت يا شد، براى اين است كه جهان يا جامعه يا انسان چنين يا چنان است. «چرا» ى هر ايدئولوژى در جهان‏بينى‏اى كه آن ايدئولوژى بر آن استوار است نهفته است.

آنچه براى فيلسوفان و دانشمندانى كه از نزديك در اين مسائل مطالعه دارند امروز مسلّم است اين است كه ريشه چندگونگى جهان‏بينى‏ها و جهان‏شناسى‏ها را در شناخت شناسى‏ها، در آنچه كه امروز نظريه معرفت و يا شناخت ناميده مى‏شود بايد جستجو كرد .

همت فيلسوفان متوجه شناخت‏شناسى شده است، تا آنجا كه عده‏اى مدعى شدند فلسفه، جهان‏شناسى نيست، شناخت‏شناسى است. اين كه جهان‏شناسى‏ها مختلف مى‏شود، از آن است كه نظريات درباره «شناختن» مختلف است؛ يكى مى‏گويد جهان را از طريق عقل بايد شناخت و ديگرى مى‏گويد از راه حواس و سومى مى‏گويد از راه تزكيه نفس و اشراق و الهام؛ از نظر يكى مراحل شناخت به گونه‏اى است و از نظر ديگرى به گونه‏اى ديگر؛ كاربرد عقل از نظر برخى محدود است و از نظر برخى نامحدود؛ منابع شناخت چيست؟ معيار آن چيست؟ و امثال اينها.

پس ايدئولوژى هر مكتب مبتنى است بر جهان‏بينى آن، و جهان‏بينى آن مبتنى است بر نظريه‏اش درباره معرفت و شناخت. مترقى بودن هر ايدئولوژى بستگى دارد به مترقى بودن جهان‏بينى‏اش، و مترقى بودن جهان‏بينى‏اش بستگى دارد به مترقى‏ بودن شناخت‏شناسى‏اش. [[4]](#footnote-4)

ایشان در پاورقی‌های اصول فلسفه و روش رئالیسم، به صورت مکرر بر اهمیت ذهن شناسی که بیان دیگری از معرفت‌شناسی است، تأکید کرده و یادآور شده است که ذهن شناسی پایه و شالوده فلسفه است: «از نظر فلسفی ما، شناخت وجود و واقعیت وقتی میسر است که انبوه اندیشه‌هایی را که محصول فعالیت‌های مختلف ذهن است، به دست آوریم و آنچه را که نماینده واقعیت خارج است از آنچه محصول و معلول فعالیت ذهن است، تشخیص دهیم، و به عبارت دیگر، به بررسی ادراکات پرداخته، آنچه را حقیقت است از آنچه حقیقت نماست، تمیز دهیم. این مطلب از مطالعه همین مقاله مقاله هفتم اصول فلسفه و مقاله‌های بعدی روشن تر خواهد شد و خواننده محترم از حالا باید ذهن خویش را برای قبول یک حقیقت که مکرر به آن اشاره خواهیم کرد، آماده کند و آن این که تا ذهن را نشناسیم نمی توانیم فلسفه داشته باشیم».[[5]](#footnote-5)

بنابراین می‌توان گفت: شناخت شناسی، زیربنای تمام اندیشه‌های فلسفی است و تا انسان تکلیف مسائل مربوط به شناخت را تعیین نکند و در این مورد نظر قاطعی اتخاذ ننماید، نمی تواند در مسائل مربوط به انسان و جهان، رأی قاطع داشته باشد. و تا مسائل این بخش (شناخت شناسی) حل نشود، نوبت به بررسی مسائل هستی شناسی و دیگر علوم فلسفی نمی رسد . تا نظریه معرفت حل نشود و مقدار نیل بشر به شناخت خود و خارج از خود تبیین نگردد، هرگز طرح مسائل فلسفی و کلامی و ... سودی ندارد. کسی که در این پندار به سر می‌برد که جهان به طور مطلق قابل شناخت نیست، یا کسی که در این وهم متحیّر است که شناخت هیچ چیز غیر تجربی میسور نیست، ارائه مسائل عقلی که مسبوق به پذیرش اصل شناخت است، برای او نفعی ندارد. [[6]](#footnote-6)

اگر چه در بسیاری از منابع دینی ما، اولین واجب، معرفت به خداوند معرفی شده است: «اول الدين معرفته» ، ولی قبل از معرفت معروف، شناخت خود معرفت لازم است. معنی معرفت‌شناسی مقدّم بر خداشناسی است، چون مقدمه آن است، گرچه خداشناسی [از جهتی دیگر] مقدم است، چون هدف آن به شمار می‌آید. [[7]](#footnote-7)

علامه طباطبایی، که در این جهت (اهتمام به مباحث معرفت‌شناسی) پیشگام بودند، با اعتراف به این که هستی‌شناسی مسأله شناخت متأخرتر از بسیاری از مسائل فلسفی است، بخش قابل ملاحظه‌ای از «اصول فلسفه» را به معرفت‌شناسی اختصاص داده و آن را قبل از طرح بسیاری از مسائل اصیل فلسفی ارائه نموده‌‌اند. [[8]](#footnote-8)

نکته ای در مورد رابطه هست و نیست ها و بایدها و نبایدها

در مورد مساله هست و نیست ها (یا حکمت نظری) و رابطه آنها با بایدها و نباید ها (یا حکمت عملی)، هیوم این شبهه را مطرح کرد که رابطه ای میان این دو نیست. وی گفت کلام فلاسفه در این باره که می گویند مثلا نفس چنین هست پس باید چنان باشد، استدلالی نادرست و مغالطه آمیز است، زیرا از نظر منطقی، استدلالی صحیح است که «نتیجه» به صورت مجمل در مقدمات باشد. مقدمه استدلال اینان از مقوله هست است، در حالی که نتیجه از سنخ باید است، و این صحیح نیست. ما در مقدمات بایدی نداریم و تنها بحث هست و نیست است.

در ایران اولین کسی که این مساله را دامن زد، دکتر سروش در کتاب «دانش و ارزش» است. وی فلاسفه اسلامی خصوصا علامه طباطبایی و شهید مطهری را مورد نقد قرار داده و گفته است اینان در این باره دچار مغالطه هست و باید شده اند. میان حوزه هست و نیست ها و بایدها و نباید ها سیخ خاردار زخیمی کشیده شده است که قابل رفع نیست.

در کتاب «حسن و قبح عقلی یا پایه های اخلاق جاودان» این مساله تبیین شده و آمده است که علیت میان هست و نیست ها و بایدها و نبایدها، علیت معد است که زمینه را فراهم می کند و انسان با اختیار خود آن را بر می گزیند. [[9]](#footnote-9) مرحوم قطب الدین رازی صاحب «محاکمات»، واسطه ای را میان حکمت نظری و عملی بیان کرده که مساله مغالطه را حل می کند. ایشان گفته است یک باید کلان و مادر در استدلال وجود دارد که به جهت بدیهی بودن ذکر نمی شود. این باید مادر، با ضمیمه آن هست، نتیجه که باید های خرد است را بدست می دهد. مثلا وقتی گفته می شود : «جاده لغزنده است پس باید مراقب بود». آن باید کلانکه بدیهی و مرتکز ذهنی است این است که انسان باید نفس خودش را حفظ کند.

سروش همچنین مدعی شده است که در قرآن هیچ جا پیدا نمی شود که از «هست» نتیجه «باید» گرفته شده است. در حالی که نمونه های متعددی در این باره وجود دارد. مثلا در سوره الرحمن آمده است «وَ السَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْميزانَ. أَلاَّ تَطْغَوْا فِي الْميزانِ» و یا در آیه ای دیگر آمده است: «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ خالِقُ كُلِّ شَيْ‏ءٍ فَاعْبُدُوه‏»[[10]](#footnote-10). خدای متعال خالق است پس باید او را عبادت کرد.

تا اینجا در مورد مباحث معرفت شناسی دو مقدمه بیان شد: چیستی معرفت و جایگاه معرفت, انشاء الله در ادامه به بررسی مسائل دیگری در این باره می پردازیم.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. . فلسفه عمومی، ص۴۲. [↑](#footnote-ref-1)
2. . تئوری شناخت در فلسفه ما، ص۲۹. [↑](#footnote-ref-2)
3. . مسأله شناخت، ص۱۶. [↑](#footnote-ref-3)
4. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج2، ص226- 229 [↑](#footnote-ref-4)
5. . اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج۳، ص۲۵. [↑](#footnote-ref-5)
6. . معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۲۱. [↑](#footnote-ref-6)
7. . معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۳۱. [↑](#footnote-ref-7)
8. . همان، ص ۳۵. [↑](#footnote-ref-8)
9. ر.ک: حسن و قبح عقلی یا پایه های اخلاق جاودان [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره انعام، آیه 102 [↑](#footnote-ref-10)